**ارسطوی شاعر/ گذری بر «بوطیقا» ی ارسطو**

**کاظمی، علی**

در منطق سنتی«صناعات پنج‏گانه» («کلیات خمس»در تعبیر منطقیان‏ مسلمان و«ایساغوجی»در تعبیر یونانی‏ آن)بحث از«ماده»قضایای منطقی‏ می‏کنند،چنان‏که در مباحث دیگر،بحث‏ در«صورت»آنهاست.

براساس تقسیم پنج‏گانه در صناعات،ماده‏ قضایا می‏تواند از 5 چیز فراهم آمده باشد؛ «برهان»،«خطابه»،«جدل»،«مغالطه»و «شعر».در این میان،زمینه‏های اجتماعی، فرهنگی و فلسفی در تفکر یونان باعث‏ شده است تا بحث درباره شعر.جداگانه‏ و در رساله یا بحثی مستقل سامان داده‏ شود.رساله بوطیقای ارسطو مهم‏ترین‏ میراث فلسفی-ادبی یونان در قلمرو نقد ادبی است.برتری فن شعر ارسطو در نظریه نمایشی و نیز در نظریه ادبی غیر قابل انکار است.«فن شعر»علاوه بر آنکه‏ نخستین اثر ارزشمند این سنت است، همچنین اثری است که مفاهیم عمده و طرح بحث آن،تأثیری پیوسته بر تکامل‏ نظریه ادبی در طول قرون داشته است. نظریه نمایشی غرب اساسا با ارسطو آغاز می‏شود.نوشته حاضر،گزارش و تحلیلی‏ است از این رساله.

پیش از بیان محتوای رساله«فن شعر»1 اشاره به یک نکته لازم است و آن ارتباط اندیشه ارسطو با افلاطون در این مسئله،مثل‏ سایر مباحث فلسفی است.مشهور است که‏ افلاطون در باب هنر و زیبایی،ساختار فلسفی‏ منطقی پدید نیاورده و آرای او در این‏باره در رساله‏های مختلف او پراکنده است.در عین حال‏ در نزد افلاطون-براساس ایده مثل-هنر همان‏ «محاکات»است و چون براساس اندیشه مثل، عالم محسوس،خود تقلیدی از جهان معقول‏ مثل است و نیز چون کار هنرمند محصول‏ تأثیر گرفتن از تخیلات جهان محسوس است، پس کار هنرمند در واقع،تقلید تقلید است و معلوم است که در نظر افلاطون چنین آفرینشی‏ تا چه اندازه بی‏مقدار است.اما اندیشه ارسطویی‏ بر این مبنا نهاده شده است که اندیشه انسانی‏ بتواند فارغ از زیستن در جهان معقولات صرف،

ارسطوی شاعر گذری بر«بوطیقا»ی ارسطو

 با این دنیای محسوس نیز رابطه برقرار کند. افلاطون می‏گوید چون هنرمند راستین دلبسته‏ واقعیت‏هاست و نه تقلید،پس به کلی از آفرینش‏ محاکاتی چشم می‏پوشید.این مبحث،نخستین‏ گسترش کامل یک مضمون عمده دیگر نقد یعنی رابطه هنر و زندگی است که افلاطون‏ در توصیف آن،نخستین کاربرد مشخص واژه‏ بنیادی محاکات(تقلید)را به ظهور می‏رساند. افلاطون وجه تحقیرآمیز این واژه را در نظر دارد،درحالی‏که یکی از موفقیت‏های ارسطو همانا بار مثبتی است که به این واژه می‏بخشد.

می‏دانیم که رساله«فن شعر»مربوط به اواخر عمر مؤلف است و به همین دلیل علی القاعده‏ باید اختلافی اساسی با تعالیم افلاطون داشته‏ باشد.گفته‏اند که شاعر،نخستین قربانیان‏ مدینه فاضله افلاطون بوده‏اند؛چرا که با زندگی‏ فلسفی و عقلانی نسبتی ندارند(کتاب دوم‏ و سوم جمهور).اما میراث‏دار او-ارسطو-با نپذیرفتن آموزه مثل،میان زیبایی و اخلاق، تمایز نهاد و این هر دو ارزش را دارای جایگاهی‏ جدا در معرفت بشری دانست.

سخن دیگر در این پیش‏گفتار،مربوط است به‏ تأثیر رساله«فن شعر»در ادبیات و نظریه‏های‏ مربوط به نقد ادبی.این رساله در ساخت هنر و شعر،لا اقل دو مشکل جدی و کهن را تا حدی‏ حل کرده است؛یکی اینکه شعر و هنر،تقلید و تصور محض از طبیعت نیست.روح تعلیم ارسطو -هرچند او در باب زیبایی،نظریه مستقل و مضبوطی عرضه نکرد-مخصوصا در رساله«فن‏ شعر»نشان داد که هنر و زیبایی را باید پدیده‏ای‏ مستقل دانست که در آن نه فایده مادی منظور است و نه حتی فایده اخلاقی.

مبنای ارسطو در نقد ادبی،توجه به آثار بزرگان زمان زمان خود بوده است؛بنابراین این نکته‏ که ارسطو به مسائل روزگار خود توجه داشته، نکته‏ای که به قول دکتر زرین‏کوب«برای‏ منتقدان امروزین نیز ارزش فوق العاده‏ای دارد. (ص 73).

\*گزارش و تحلیل

نخستین بحث رساله«فن شعر»درباره‏ «شعر و تقلید»است.ارسطو پس از بیان‏ تقسیم سه‏گانه شعر به«حماسه»،«تراژدی» و«کمدی»معتقد می‏شود که در تمام این‏ هنرها،چیزها را به وسیله ایقاع و لفظ و آهنگ‏ تقلید می‏کنند(ص 113).«انواع شعر»و«انواع‏ تقلید»از مباحث دیرگ است اما پیش از آن‏ یادآوری می‏کند که نباید مانند برخی از روی‏ عادت چنین حکم کرد که میان نوع اشعار و اوزان آنها اتحادی وجود دارد.ارسطو می‏گوید این گروه از مردم مثلا برخی سخن‏سرایان را مرثیه‏پرداز و برخی را حمسه‏سرا می‏دانند اما لفظ«شاعر»را به همه اطلاق می‏کنند و آنها را نه از بابت موضوع و ماهیت کارشان بلکه فقط از بابت وزنی که در سخنان خویش به کار می‏برند شاعر می‏پندارند.

ارسطو انواع شعر را برحسب انواع تقلید، طبقه‏بندی می‏کند.در نظر او تفاوت هنرها مربوط است به شیوه‏هایی که هریک از آنها در تقلید دارند.این تفاوت‏ها را می‏توان برحسب‏ تفاوت در انواع تقلید به 3 دسته تقسیم کرد؛ تفاوت‏های مربوطه به وسائط تقلید،موضوع‏ تقلید و شیوه تقلید.

«منشأ شعر»بحث دیگر این رساله است. ارسطو معتقد است پیدایش شعر دو سبب‏ داشته است که هر دو طبیعی است؛یکی‏ «تقلید»است که در آدمی غریزی است و از دوران کودکی ظاهر می‏شود و انسان،معارف‏ اولیه خود را از این راه به دست می‏آورد.سبب‏ دیگر عبارت است از«لذت مشاهده تصاویری‏ که شبیه اصل‏اند».ارسطو در این‏باره می‏گوید: «سبب دیگر این است که دانش‏آموزی نیز خود لذتی دارد که مخصوص حکما و فلاسفه نیست. از همین‏رو است که مشاهده تصاویری که شبیه‏ اصل‏اند،موجب خویشایندی می‏شود؛زیرا ما از مشاهده این تصاویر به احوال اصل آن صورت‏ها معرفت پیدا می‏کنیم و آنچه را در آن صورت‏ها به آن دلالت هست،درمی‏یابیم»(ص 181).

ارسطو پس از این با بیان نسبت میان تقلید و بحث«منشأ شعر»نکته‏ای شنیدنی می‏گوید: «غریزه تقلید در نهاد ما طبیعی است.کسانی‏ که در تولید آهنگ و ایقاع از راه کلمات استعداد بیشتری داشتند،اندک‏اندک پیش رفتند و به‏ بدیهه‏گویی پرداختند و از بدیهه‏گویی آنان‏ بود که شعر پدید آمد؛آنگاه شعر بر وفق طبع‏ و نهاد شاعران،گوناگون شد؛آنها که طبع بلند داستند،افعال بزرگ و اعمال بزرگان را تصویر کردند و آنان که طبعی پست و فرومایه داشتند به توصیف اعمال دونان و فرومایگان پرداختند.» (همان).ارسطو«هومر»را مثال می‏زند و دو اثر او«ایلیاد»و«ادیسه»را نمونه‏های آفرینشی‏ متعالی برمی‏شمارد.

اینک می‏رسم به بحث انواع سه‏گانه شعر. «کمدی»در نظر ارسطو،تقلید از اطوار و اخلاق‏ زشت و شرم‏آوری است که موجب ریشخند و استهزا می‏شود.مبدأ پیدایش کمدی به سبب‏ آنکه چندان قدرتی نداشته،بر ما پوشیده مانده‏ است.اما مشابهتی که حماسه با تراژدی دارد در این است که همواره وزن و احدی دارد و شیوه‏ بیان آن نیز برخلاف تراژدی،نقل و روایت است. همچنین از حیث طول مدت نیز میان این دو تفاوت هست؛یعنی حماسه برخلاف تراژدی از لحاظ زمان،محدود نیست.

در بحث از تراژدی،ارسطو ابتدا آن را تعریف‏ می‏کند و آنگاه اجزای آن را برمی‏شمارد.تراژدی‏ در نظر او«تقلید است از کار و کرداری شگرف‏ و تمام؛دارای درازی و اندازه‏ای معین است و به وسیله کلامی به انواع زینت‏ها آراسته،بیان‏ می‏شود.این زینت‏ها نیز هریک برحسب‏ اختلاف اجزا،مختلفند.این تقلید به وسیله‏ کردار اشخاص انجام می‏پذیرد-نه به وسیله‏ نقل و روایت-تا شفقت و هراس را برانگیزد و سبب تزکیه نفس از این عواطف و انفعالات‏ شود»(ص 121).

در تراژدی،6 جزء وجود دارد که تراژدی از آنها ترکیب می‏یابد:«افسانه مضمون»،«سیرت»، «گفتار»،«اندیشه»،«منظر نمایش»و«آواز». در این اجزاء،مهم این است که افعال،ترکیب و درهم آمیخته شوند؛زیرا تراژدی تقلید مردمان‏ نیست بلکه تقلید کردار،زندگی،سعادت و شقاوت است و سعادت و شقاوت نیز هر دو از نتایج و آثار کردار هستند.

از میان این اجزای شش‏گانه،مبدأ و روح‏ تراژدی«افسانه و داستان»است و«سیرت»در مرتبه دوم قرار دارد.در مرحله سوم«اندیشه» است و مراد از آن،قدرت در بازیافتن تعبیر و بیانی است که مقتضی حال و مناسب مقام‏ باشد.اما«سیرت»امری است که شیوه رفتار و طریقه‏ای را نشان می‏دهد که چون برای‏ انسان مشکلی پیش می‏آید،آن طریقه را اختیار می‏کند یا از آن طریقه اجتناب می‏کند. چهارمین مرحله«گفتار»است و مراد از آن، تبیین و بیان فکر به وسیله الفاظ است.

پس از بیان و توضیح اجزای تراژدی باید دید ترتیب وقایع در این اجزا چگونه باید باشد.این‏ مطلب در واقع،مهم‏ترین بحث درباره تراژدی‏ است.در این‏باره در رساله«فن شعر»چنین‏ می‏خوانیم:«برای آنکه در این باب قاعده‏ای‏ کلی به دست داده باشیم،می‏گوییم حد کافی‏ در این مورد،آن اندازه مدت است که طی آن‏ یک سلسله از حوادث که برحسب احتمال یا ضرورت،ممکن است به دنبال یکدیگر بیایند، قهرمان داستان را از شقاوت به سعادت یا از سعادت به شقاوت بکشانند»(ص 126).

در هر سه نوع شعر-که تا اینجا قدری درباره‏ مختصات هریک سخن گفته‏ایم-کار شاعر آن‏ نیست که امور را آن‏چنان‏که روی داده است‏ به درستی نقل کند بلکه کار او این است که امور را آن‏چنان‏که ممکن است اتفاق افتاده باشند، روایت کند.ارسطو به این مناسبت در بیان‏ نسبت میان شعر و تاریخ و نیز مورخ و شاعر، تفاوت این دو را در این نمی‏داند که یکی روایت‏ خود را در قالب شعر آورده است و آن دیگری در قالب نثر،بلکه تفاوت آن در این است که یکی از آنها سخن از آن‏گونه حوادث می‏گوید که در واقع‏ روی داده است و آن دیگر در باب وقایعی سخن‏ می‏گوید که ممکن است روی بدهد.از این‏رو است که شعر،فلسفی‏تر از تاریخ و مقامش بالاتر از آن است؛زیرا شعر حکایتگر امری کلی است‏ درصورتی‏که تاریخ از امر جزئی حکایت می‏کند (ص 128).

«دگرگونی و بازشناخت»قهرمان داستان‏ در تراژدی،از مباحث دیگر بحث انواع شعر و دو جزء عمده افسانه است.«دگرگونی»عبارت‏ است از تبدل فعلی به ضد آن‏2.بازشناخت‏ -چنان‏که از نام آن برمی‏آید-انتقال از ناشناخت‏ به شناخت است که سبب می‏شود میان کسانی‏ که می‏باید به سعادت یا شقاوت برسند،کار از دوستی به دشمنی یا از دشمنی به دوستی‏ بکشد.

«بازشناخت»-چنان‏که ارسطو تصویر کرده‏ است-بر 4 قسم است:

1-نوعی که کمتر از تمام اقسام دیگر جنبه‏ هنری دارد ولی اکثر شاعران به دلیل نداشتن‏ قوه ابتکار،به آن متوسل می‏شوند و آن عبارت‏ است از بازشناخت به وسیله نشانه‏های مرئی. در به کار بردن این نشانه‏ها ممکن است درجات‏ مهارت و تسلط،متفاوت باشد؛چنان‏که مثلا «اولیس»را زنی که پرستار او بوده است یک‏طور از روی آثار زخمی که داشته است بازمی‏شناسد و چوپانان او را از روی همان آثار زخم به گونه‏ای‏ دیگر بازمی‏شناسند.

2-بازشناختی که به ذوق شاعران ابداع شده‏ باشد.

3-بازشناختی که با یادآوری حاصل شود؛ یعنی دیدن چیزی،احساس سابق را به خاطر آورد.

4-بازشناختی که براساس قیاس حاصل آید (صص 143-141).

اینک به بحث می‏رسیم که در تألیف‏ افسانه‏ای که مضمون تراژدی است،به چه‏ اموری باید توجه کرد و از چه اموری باید اجتناب کرد و چگونه می‏توان خاصیت تأثیر تراژدی را به آن بخشید.در آغاز باید گفت که‏ تراژدی باید از وقایعی تقلید کند که موجب‏ برانگیختن ترس و شفقت شود.بنابراین هرگز نباید در چنین افسانه‏ای نیکان از سعادت به‏ شقاوت برسند زیرا این امر،ترس و شفقتی‏ را برنمی‏انگیزاند.همچنین نباید بدلکاران از شقاوت به سعادت برسند زیرا این امر نیز به دور از اقتضای تراژدی است.باقی می‏ماند حال آن‏ قهرمانی که وضع حالش در میانه این دو وضع‏ است و این حال کسی است که در شمار اهل‏ فضیلت و عدالت نیست اما ضمنا سقوط او به‏ حضیض شقاوت به دلیل بی‏بهرگی از عدالت‏ و فضیلت نیست بلکه به دلیل خطایی است که‏ مرتکب شده است.

گفتیم تراژدی از وقایعی تقلید می‏کند که‏ باعث برانگیختن ترس و شفقت شود.اینک‏ ارسطو تذکر می‏دهد آنان که می‏خواهند به‏ وسیله صحنه‏آرایی در نمایش،نه ترس بلکه‏ دهشت برانگیزند،کار آنها با تراژدی ارتباطی‏ ندارد زیرا تراژدی در پی آن نیست که هرگونه‏ اثر ممکن را برانگیزد بلکه فقط اثری را پدید می‏آورد که خاص تراژدی است.

در تبیین ویژگی‏ها و اجزای تراژدی می‏رسیم‏ به«سیرت اشخاص داستان».ارسطو در این‏باره‏ 4 نکته را مورد توجه قرار می‏دهد که آنها را به‏ ترتیب می‏آوریم:

1-سیرت‏ها باید پسندیده باشد و انسان وقتی‏ دارای سیرت خاص محسوب می‏شود که اقوال و اطوار او حکایت از رفتاری سنجیده کند.

2-نکته دوم«مناسبت»است؛بنابراین‏ هرچند ممکن است اشخاص داستان مثلا به‏ سیرت مردانگی موصوف شوند اما با سرشت زن‏ هیچ مناسبتی نیست که به این سیرت موصوف‏ شود.

3-نکته سوم«مشابهت با اصل»است و این‏ امر البته به غیر از خوب بودن سیرت و مناسب‏ بودن اخلاق است که در نکته دوم به آن اشاره‏ شد.

4-نکته چهارم«ثبات در سیرت»است؛ چنان‏که مثلا هرچند شخصی که موضوع تقلید شاعر است خود فاقد سیرتی ثابت باشد،همین‏ بی‏ثباتی خلق‏وخوی او باید باثبات و پایدار باشد (صص 138-131).

در نظر ارسطو شاعر تراژدی‏نویس،هم هنگام‏ طرح و نظم افسانه و هم هنگام تالیف اثر باید هر قدر ممکن است خود را جای تماشا بگذارد. شاعر با رعایت این شیوه،گویی در جریان وقایع، حاضر و ناظر است و بنابراین خواهد توانست‏ آنچه را لازم و مناسب است بیاورد و از آنچا با فرض او مغایر است پرهیز کند.شاعر در تألیف‏ اثر نیز باید وضع اشخاص و حرکات آنها را در ذهن خود مجسم کند؛همچنین به حکم آنکه‏ احوال طبیعی در همه حال یکسان است،از میان شاعران کسانی تواناتر از دیگران به شمار می‏آیند که خود تحت تأثیر و نفوذ عواطف‏ و هیجان‏های واقعی باشند.از این‏رو در نظر ارسطو فن شعر برای کسانی مناسب است که‏ یا به طبع خویش از این موهبت بهره‏مندند و یا قابلیت شور و هیجان بسیار دارند چون در صورت نخست می‏توانند به میل خویش در قالب‏ هر شخصی که بخواهند درآیند و در صورت دوم‏ می‏توانند خود را تسلیم جذبه‏ها و هیجان‏ها کنند.

ارسطو آنگاه درباره آغاز به تألیف افسانه‏ تراژیک،این نکته را یادآوری می‏کند که بر شاعر واجب است،نخست طرحی کلی از مضمونی را که شاعر برگزیده است-خواه شاعران دیگر نیز آن را به کار برده باشند و خواه بدیع و ابتکاری‏ باشد-در نظر بگیرد و آنگاه به حوادث فرعی‏ بپردازد و آن طرح کلی را بسط دهد.

«گره‏گشایی»-به قول داستان‏نویسان‏ امروزی-جزئی است که در هر تراژدی‏ای‏ وجود دارد.در نظر ارسطو وقایعی که از موضوع‏ تراژدی خارج هستند و نیز بعضی وقایع که در جریان تراژدی داخل هستند،غالبا گره تراژدی‏ به شمار می‏آورند و آنچه پس از آنها می‏آید، «عقده‏گشایی»است.«گره»به آن قسمت‏ از تراژدی گفته می‏شود که از آغاز تراژدی‏ شروع می‏شود و سرانجام به دگرگونی و تحول‏ (سعادت و شقاوت)می‏انجامد؛همچنین آن‏ بخش از تراژدی را که از آغاز این دگرگونی شروع‏ می‏شود و تا پایان آن دوام دارد،«گره‏گشایی» می‏نامیم(ص 145).

شباهت یا تفاوت یک تراژدی با تراژدی دیگر بر حسب شباهت یا تفاوت داستان‏ها نیست بلکه بر حسب شباهت یا عدم شباهت گره و گره‏گشایی‏ در آنهاست.ارسطو می‏گوید بعضی شاعران،گره‏ داستان را خوب می‏سازند اما به خوبی از عهده‏ گره‏گشایی برنمی‏آیند ولی حق آن است که‏ توفیق شاعر باید در هر دو کار یکسان باشد تا شایسته ستایش باشد(ص 146).

در بیان اجزای تراژدی به بحث«اندیشه» و«گفتار»(فرم و محتوا)اشاره کردیم.دوباره‏ بازمی‏گردیم به بحث«گفتار»و«اوصاف گفتار شاعرانه»را از زبان ارسطو نقل می‏کنیم.در نظر ارسطو کمال گفتار شاعرانه در این است که‏ به روشنی بیان شود و از الفاظ معمولی تألیف‏ شده باشد.«گفتار شاعرانه»هنگامی متعالی‏ است که الفاظ آن از محدوده استعمالات عامه‏ دور باشد.

اینکه بحث تراژدی پایان یافته است و ارسطو اشاره‏ای به«حماسه»می‏کند و نکاتی‏ را در این‏باره می‏آورد.انواع شعر حماسی از نظر ارسطو همان انواع تراژدی است.شعر حماسی‏ نیز مانند تراژدی هم نیازمند«دگرگونی» است و هم«بازشناخت»و هم در آن از واقعیت‏ دردناک سخن به میان می‏آید و هم باید «اندیشه»و«گفتار»در آن خوب باشد.ارسطو دو منظومه«هومر»یعنی«ایلیاد»و«ادیسه» را نمونه متعالی اثری می‏داند که اوصاف فوق در آن به حد کمال وجود دارد.

ارسطو آنگاه تفاوت‏های شعر حماسی و تراژدی را در 3 بخش،چنین برمی‏شمارد:

1-شعر حماسی با تراژدی از حیث طول قصه‏ و نیز از حیث وزن شعر تفاوت دارد.

2-شعر حماسی مزیتی خاص نیز دارد که‏ سبب می‏شود طول آن‏ افزایش‏پذیر باشد؛چون در تراژدی نمی‏توان اجزای‏ واقعه‏ای را که مقارن زمان‏ وقوع اصل داستان روی‏ داده‏اند،توصیف کرد بلکه فقط وقایعی قابل‏ توصیف‏اند که روی صحنه هستند اما در شعر حماسی به این دلیل که متضمن نقل روایات‏ است می‏توان اجزای مختلف را نیز که مقارن‏ زمان وقوع اصل داستان روی داده‏اند توصیف‏ کرد.این اجزا اگر با موضوع اصلی داستان ارتباط داشته باشند،به طول و تفصیل شعر می‏افزایند.

3-در تراژدی باید از امور خارق العاده سخن به‏ میان آورد اما در شعر حماسی حتی ممکن است‏ تا مرز امور غیر معقول-که خود از مهم‏ترین‏ عوامل امور خارق العاده است-پیش رفت،اما این امر در شعر حماسی به نظر نمی‏آید.

ارسطو در بخش پایان رساله به رفع بعضی‏ اشکالات منتقدان در باب موازین نقدی و ادبی‏ می‏پردازد و با بیان تقسیم‏بندی‏ای ذوقی، چندین مبنا برای رفع این اشکالات ارائه‏ می‏کند.اما پیش از آن نکته‏ای کلی را تذکر می‏دهد؛خطایی که در فن شعر ممکن است‏ روی دهد دو نوع است:یکی خطایی که به خود فن شعر مربوط است و دیگر خطایی که در شعر، عرضی است و دخلی به هنر شعر ندارد؛مثلا اگر شاعری در صدد تقلید امری برآمده باشد اما به‏ دلیل عجز نتوانسته باشد از عهده آن برآید،در این صورت خطای او به فن شعر مربوط است. اما اگر خطای او مربوط به علم خاصی مثل علم‏ طب باشد،در این صورت دیگر خطا مربوط به‏ صناعت شعر نیست.ارسطو سپس تمسک‏ به چند اصل در ردّ برخی شبهات پیشنهاد می‏کند؛تمسک به«شیوه گفتار»،«طرز ادا و آهنگ کلمات»و«استعمال لغوی»(صص‏ 166-165).

در بحث پایانی رساله،ارسطو این پرسش را پیش می‏کشد که«پس از پایان این مباحث، کدام یک از این دو نوع تقلید برتر است؛تقلید به وسیله حماسه یا به وسیله تراژدی؟».ارسطو خود می‏گوید تقلیدی بهتر و برتر شمرده‏ می‏شود که ابتذال آن کمتر باشد و مخاطبان‏ و تماشاگران آن نیز اشخاص برتر و گزیده‏ای‏ باشند و در پایان،برتری تراژدی را می‏پذیرد.

\*خاتمه

در این بخش از نوشته حاضر چند نکته را در باب رساله فن شعر تذکر می‏دهیم.توجه‏ ارسطو-به عنوان فیلسوفی دارای دستگاه منظم‏ فلسفی-به شعر و استشهاد به آثار هنری و ادبی‏ روزگار خود،نشان‏دهنده نسبت میان اندیشه و حکمت با زندگی دنیایی است.از تمام این رساله‏ و اصولا از توجه ارسطوی فیلسوف به چنین‏ موضوعاتی برمی‏آید که فلسفه او تا چه اندازه‏ با زندگی سروکار دارد و به اصطلاح«طبیعی» است؛برخلاف فلسفه استادش افلاطون که‏ مستغرق در دنیای مجردات بود.رساله«فن‏ شعر»ارسطو بی‏شک-حد اقل چنان‏که از ظاهر این رساله برمی‏آید-پیش از آنکه اثری درباره‏ تئوری‏های ادبی باشد،اثری علمی در موضوع‏ نقد ادبی است که بیش از هر چیز به نمونه‏های‏ عینی یعنی آثار هنری و ادبی زمان خود نظر دارد.

از رساله«فن شعر»به خوبی برمی‏آید که‏ اساسی‏ترین نظریه ارسطو در باب هنر،مفهوم‏ «زیبایی»است؛آن هم نه فقط زیبایی مجرد و معقول چنان‏که افلاطون از آن سخن می‏گفت. ارسطو در عین حال مانند افلاطون«تقلید» را از پایه‏های هنر می‏دانست.اما او در تعیین‏ ارزش و حدود این تقلید،با افلاطون اختلاف‏ دارد.همچنین او موضوع تقلید را عالم مادی و طبیعی می‏داند و از این جهت نیز با استادش‏ هم‏رای نیست.

از نکات دیگری که پس از مطالعه رساله به‏ نظر می‏رسد،یکی نیز این است که ارسطو در هیچ‏یک از مباحث به منشأ،جایگاه و ارزش‏ دینی انواع هنر(شعر)حتی اشاره‏ای نیز نمی‏کند.ارسطو-چنان‏که گفتیم-در این‏ رساله،خود را هرگز در مقام یک نظریه‏پرداز ادبی نمی‏دید بلکه سعی داشت که مفاهیم را چنان‏که می‏بیند-و در واقع چنان‏که هستند- تصویر کند.در عین حال می‏دانیم که بسیاری‏ از اسطوره‏ها و افسانه‏های یونانی که ارسطو در رساله‏اش به آنها اشاره کرده یا از نویسندگانش‏ نام برده است،دارای ابعاد ماورای طبیعی نیز بوده‏اند.

نکته دیگر اینکه ارسطو آرای خود را در این‏ رساله تنها براساس هنر یونان-و عمدتا تراژدی- پی‏ریزی کرده و معلوم است که این امر،تالیف‏ او را تا حد اثری تاریخی که فقط هنر و ادبیات‏ زمان خود را گزارش می‏کند،تنزل می‏دهد.بر اساس چنین اثری نمی‏توان برای ادبیات امروز نیز فرمول تعیین کرد و یا با آن موازین،ادبیات‏ زمان‏های بعد را نقد کرد.تردیدی نیست که‏ مفاهیم مطرح شده در رساله«فن شعر» مفاهیمی به شدت کلاسیک است و نمی‏توان‏ آنها را معیار نقد ادبیات زمان‏های بعد دانست؛ ادبیاتی که دستخوش تغییرات و نوسانات شدید سبکی،زبانی،مفهومی و...شده است

\*پانوشت‏ها:

(1)-از«بوطیقا»ی ارسطو 3 ترجمه فارسی در دست است؛ یکی ترجمه دکتر فتح اللّه مجتبایی،دیگری ترجمه سهیل‏ افنان و در نهایت ترجمه دکتر زرین‏کوب.ترجمه اخیر دربردارنده مقدمه‏ای مفصل،عالمانه و سودمند درباره‏ زندگی،اندیشه و نیز جایگاه رساله«فن شعر»در شرق و غرب است.این ترجمه همچنین شامل پی‏نوشت‏های‏ ارجاعی و توضیحی است که بر صبغه پژوهشی آن افزوده و به آن مقامی بیش از یک ترجمه صرف داده است.مشخصات‏ کتاب‏شناسی این ترجمه-که منبع نگارش این گزارش و تحلیل بوده است-چنین است: زرین‏کوب،عبد الحسین(مؤلف و مترجم)،«ارسطو و فن‏ شعر»،(تهران،انتشارات امیر کبیر،چاپ دوم:1369، 220 ص).

(2)-دکتر زرین‏کوب در بخش پی‏نوشت‏های توضیحی‏ خود درباره«دگرگونی و بازشناخت»می‏گوید:مفهوم‏ Peripeteia عبارت از تحول یا دگرگونی است اما مفهومی‏ نزدیک به«امر ناگهانی»و«امر خلاف انتظار»و مانند«بازی‏ روزگار»نیز در آن هست؛ر.ک:همان،ص 192.